حسن فتاحی

# هیاهو برای هیچ

## نادیده‌هایی از پشت پرده فساد دارویی

هفته پیش در خبرگزاری‌ها، خبری با این مضمون منتشر شد که وزارت اطلاعات، تعدادی داروخانه را بسته و چندین نفر را که مشغول فساد دارویی بودند، دستگیر کرده است. در این اطلاعیه آمده بود سربازان گمنام امام زمان شبکه گسترده اخلال دارویی را منهدم کردند. از قضا چون این شبکه فساد دارویی متعلق به یک یا چند خانواده از خانواده‌هایی با آیین دینی متفاوت بود که در نظام کنونی ایران رسمیت و مشروعیت ندارد، دستاویزی شد تا شبکه‌های ماهواره‌ای قیل‌وقال به راه اندازند که این کار نه در راستای سالم‌سازی فضای آشفته دارویی کشور است؛ بلکه برخوردی آیینی است. پیش از هر چیز، نویسنده این یادداشت و نیز روزنامه شرق، مایل‌اند این نکته را به‌روشنی و شفافیت روشن کنند که هیچ‌یک در مسئله فساد دارویی، کاری با باورهای دینی افراد ندارند. خائنان از هر دین و آیینی که باشند، مسلمان و مسیحی و کلیمی و بهایی و زرتشتی و هر آیین دیگر، خائن هستند و سزاوار مجازات شدید، به‌ویژه در زمینه دارو و درمان. خادمان ملت هم با هر دین و آیینی که باشند، سزاوار قدردانی‌اند. بنابراین رویکرد این یادداشت که دربردارنده نظر نویسنده است، درباره چگونگی رخداد فساد و اخلال دارویی است و نه مسائل شخصی خائنان دارویی کشور. اما نکته مهمی که باید به آن بپردازیم، این است که چطور ممکن است افرادی که اجازه برخی فعالیت‌ها همچون تأسیس داروخانه را ندارند، می‌توانند برای نمونه داروخانه و شرکت دارویی داشته باشند؟ در این یادداشت می‌خواهیم فقط لایه‌ای نازک از لایه‌های ضخیم فساد دارویی را نشان دهیم.

### فساد دارویی چیست؟

تعریف فساد دارویی آسان نیست؛ زیرا گستره وسیعی دارد؛ اما می‌توان با چند مثال ملموس به تعریفی از آن دست یافت. به فرایندهایی که در آن دارو و خدمات دارویی-درمانی، از کانالی به‌جز کانال‌های تعریف‌شده و هزینه مشخص تعیین و تصویب شده به دست بیماران برسد، می‌توان فساد دارویی نامید. فساد دارویی شامل، گران‌فروشی، کم‌فروشی، خاص‌فروشی، احتکار و انبارسازی، قاچاق دارو، توزیع زیرزمینی دارو، تأسیس داروخانه با مدارک و قراردادهای ساختگی، زدوبند با شرکت‌های توزیع دارو، همدستی با شبکه‌های فروش داروهای تخصصی، همدستی با پزشکان برای تحمیل دارو به بیمار، فروش داروی تاریخ‌مصرف گذشته و چندده مورد دیگر را جملگی می‌توان در ردیف فساد دارویی برشمرد. به سه نکته باید توجه کرد. نخست اینکه فساد دارویی هرگز کار یک فرد یا چند فرد محدود نیست. افرادی هم که در فساد دارویی دست دارند، می‌توانند از یک دست‌فروش ساده باشند تا داروسازی که زمانی مسئول یکی از داروخانه‌های بزرگ تهران بوده که حتی به یکی از سازمان‌های مهم کشور تعلق دارد. از کارمند یک داروخانه گرفته تا کسانی که کارشان شاید چیز دیگری باشد، اما در انتقال دارو، برای نمونه از ترکیه هم دستی بر آتش دارند و اینستاگرامی، از ادویل تا ریتالین را چندین برابر قیمت می‌فروشند. بنابراین فساد دارویی چیزی پیچیده است و چون نمی‌خواهیم برایمان دردسر درست شود، از اشاره‌های مستقیم پرهیز می‌کنیم و امید داریم سازمان‌های اطلاعاتی از این پس هوشیارتر عمل کنند. این نکته را هم اضافه کنیم که امروزه فساد دارویی و درمانی، باوجود شبکه‌های اجتماعی، به‌راستی به غولی مهارناپذیر تبدیل شده است و شاید بیش از صد کانال تلگرامی باشد که خبر از یافتن داروهای نایاب می‌دهند. اینکه در این میان تا چه اندازه در این شبکه فساد دارویی، داروی فاسد هم میان بیماران نیازمند توزیع می‌شود، داستان تلخ دیگری است.

### بررسی موردی یک حالت از فساد داروخانه‌ای

اجازه دهید به آن پرسش آغازین بازگردیم که چگونه می‌شود در یک واحد دارویی، مثلا داروخانه، که از کوچک‌ترین واحدهای سازنده شبکه درمانی کشور است، فساد شکل می‌گیرد و برای مثال کسانی که بنا به هر دلیل و قوانین کنونی امکان داشتن داروخانه را ندارند، صاحب داروخانه می‌شوند. ارائه مدل‌های مختلفی که به پدیدآمدن فساد دارویی که خود برآمده از فساد داروخانه‌ای است، به مقاله‌ای بلندبالا نیاز دارد، اما در اینجا صرفاً نمونه‌ای واقعی را مثال می‌زنیم تا آنها که باید، بدانند این رخدادها چگونه رخ می‌دهد. داروخانه‌ای را تصور کنید، در قلب تهران. جایی میان میدان ولیعصر که محل تجمع رویدادهای کشوری است و بیمارستان امام خمینی تهران که مردم از شهرهای دور و نزدیک برای درمان به آنجا می‌آیند و این روزها چهره فقیرانه خیابان‌های اطراف بیمارستان گویای خیلی چیزهاست. ملک داروخانه متعلق به یک بنگاه‌دار است که کسب‌وکارش از طریق اجاره‌دادن املاک به مشاغل سپری می‌شود؛ از ساندویچی گرفته تا داروخانه. او تصمیم می‌گیرد داروخانه‌ای برپا کند. داروساز خوش‌نامی را پیدا می‌کند. برای مثال مدیرعامل یک شرکت دولتیِ دارویی یا دکتر بازنشسته یک ارگان دولتی. این دو با همدستی یکدیگر تصمیم می‌گیرند، داروخانه را به محل کسب درآمد بالا تبدیل کنند. در ظاهر تابلوی داروخانه به نام آن داروساز مؤسس است؛ اما درواقع پشت پرده آن بنگاه‌دار نشسته است و امور مالی دست اوست و داروساز داستان فقط بابت این همکاری حقوق بالاتری از سرمایه‌گذار می‌گیرد و در سود با مالک سهیم است. بنگاه‌دار و داروساز، داروخانه را به سرمایه‌گذاران اجاره می‌دهند که می‌تواند خودش داروساز باشد یا غیرداروساز؛ اما از فرایند اجاره‌دهی داروخانه، نهادهای دولتی همچون غذا و دارو یا وزارت بهداشت اطلاعی ندارند. یعنی اگر به این سازمان‌ها مراجعه کنید، خواهند گفت این داروخانه متعلق به دکتر داروساز فلانی است. اما فساد همین‌جاست. فرد سرمایه‌گذار با هر آیینی که باشد، یا بازیچه دست داروساز (مؤسس صوری)-مالک می‌شود یا چه بسا خودش هم بخشی از فساد دارویی. در این میان، وقتی فساد مالی رخ داده و برای مثال بنگاه‌دار و داروسازی که در حقیقت پروانه به شکل صوری و جعلی به نام اوست؛ اما درواقع پروانه متعلق به آن بنگاه‌دار است یا پروانه در اجاره سرمایه‌گذار، و کار به دادگاه می‌کشد، قاضی دادگاه هم مبهوت می‌شود. دلیلش هم روشن است. داروخانه به شکل ظاهری در اختیار آن داروساز یا مؤسس صوری است، اما درواقع متعلق به آن بنگاه‌دار است. بنابراین پول اجاره‌ها به حساب بنگاه‌دار می‌رود؛ اما نهادهای دولتی آن داروساز صوری را به‌عنوان صاحب قانونی داروخانه می‌شناسند. وقتی هم کار به دادگاه می‌افتد، برای نهاد قانونی سردرآوردن از این روند سخت خواهد بود که بالاخره فرد مسئول و پاسخ‌گو کیست. از سویی بنگاه‌دار نمی‌تواند داروخانه‌دار باشد و از سوی دیگر داروساز صوری غیرقانونی است و این چرخه باطل گره کور می‌شود. سپس روز از نو و روزی از نو. داروسازی که صرفاً حضور صوری داشته، با نفر بعدی عوض می‌شود. سرمایه‌گذار با جنگ و دعوا و تهدید با نفر بعدی عوض می‌شود و این چرخه فساد ادامه دارد و در این میان، فساد دارویی هم رخ می‌دهد که شرح آن خود داستانی طولانی است. این مورد، صرفاً یکی از ساده‌ترین حالت‌های فساد دارویی است و در مراتب بالاتر که پای شرکت‌ها و داروخانه‌های زنجیره‌ای گروه‌هایی به داستان باز می‌شود، اوضاع به‌مراتب سخت‌تر و بغرنج‌تر است.

### سخن پایانی

جان کلام اینکه، برخورد با مفاسد دارویی را به افراد با باورهایی خاص محدود نکنیم. فاسدان عرصه دارو، از هر اندیشه‌ای که باشند، خائن به مردم و کشور هستند. سزاوار است وزارت اطلاعات با هماهنگی دیگر نهادهای کشور، به‌مراتب سخت‌گیرانه‌تر وارد عمل شود و در کنار انبارهای دارو، سری به دادگاه‌ها بزند و پرونده‌ها را بررسی کند. همچنین بدون اغماض با کسانی که اخلال دارویی دارند، برخورد کند. از قضا وقتی مدیری رده‌بالا فساد می‌کند، جرمش باید سنگین‌تر باشد. جمله پایانی اینکه باید با مفسدان عرصه دارو و درمان با سخت‌گیرانه‌ترین شکل برخورد شود. ای‌کاش مسئولان محترم با لباسی ناشناس، جلوی برخی داروخانه‌های مهم کشور بروند تا ببینند مردم چگونه در پی دارو هستند و چگونه سودجویان فاسد چندین‌برابر قیمت آن را عرضه می‌کنند. آنچه گفته شد از ساده‌ترین حالت‌های فساد است. فساد دارو و درمان را دست‌کم نگیرید؛ زیرا می‌تواند امنیتی‌ترین بحران‌ها را برای کشور رقم بزند. در پایان باید تأکید کنیم، بخش چشمگیری از پزشکان و داروسازان و داروخانه‌داران کشور، بسیار زحمت‌کش و دلسوز مردم هستند. از یک سو زیر بار فشار تورم هستند و فشار شرکت‌های دارویی و از سویی شرمنده مردم. شرکت‌های دارویی بسیار شریفی هم هستند که با دشواری دارو و دیگر کالاهای اساسی کشور را تأمین می‌کنند. اگر خیل عظیم داروسازان و پزشکان و کادر درمان باشرف کشور نبود، ایران عزیز ما شاید در کرونا صد برابر بیشتر مصیبت‌زده می‌شد. از دستگاه‌های مسئول انتظار می‌رود هوشیارتر باشند تا رسانه‌های بیگانه هم از این آب گل‌آلود ماهی نگیرند.

# بازخوانی کودتای ۲۸ مرداد ۳۲

## تأملی درباره میزان خردگرایی تصمیم‌گیر در موقعیت‌های استراتژیک

باقر قائمی
دکتری علوم سیاسی از دانشگاه تهران

در تاریخ معاصر روزهای پایانی مردادماه برای ما ایرانیان یادآور حادثه ناخوشایند کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و سقوط دولت ملی دکتر محمد مصدق است. درخصوص علل و ریشه‌های کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ سخن بسیار گفته شده اما ما می‌خواهیم در این یادداشت از منظر نظریه انتخاب عقلانی و اصول سیاست‌گذاری خارجی که برای علاقه‌مندان به حوزه‌های روابط بین‌الملل نام‌آشناست، با طرح چند سؤال آن را بازخوانی کنیم. بر این اساس می‌خواهیم بررسی کنیم چطور دولت آمریکا (یک بازیگر) که در ابتدا از حامیان طرح ملی‌کردن صنعت نفت بود تغییر موضع می‌دهد؟ چطور دولت آمریکا در سال ۱۳۲۶ کمک می‌کند و یکی از بزرگ‌ترین تهدیدات برای تمامیت ارضی ایران از طرف روسیه کمونیستی را از بین می‌برد اما شش سال بعد یعنی سال ۱۳۳۲ دولت ملی را سرنگون می‌کند؟

### ۱- ذهنیت دکتر مصدق؛ آمریکا به عنوان متحد استراتژیک

بر اساس فصل پنجم پیمان سه‌جانبه (ایران، شوروی، انگلستان) در ۹ بهمن ۱۳۲۰، قوای متفق موظف بودند پس از آنکه کلیه مخاصمات مابین متفقین با دولت آلمان و متحدین آن به پایان رسید، در مدت زمانی کمتر از شش ماه نیروهای خود را از ایران بیرون کنند ولی علیرغم خروج نیروهای آمریکایی و انگلیسی دولت شوروی به بهانه واهی از تخلیه خاک ایران سر باز زد و با حمایت آنها گروه پیشه‌وری تبریز را اشغال و اعلام استقلال کردند که این توطئه شوروی با درایت قوام‌السلطنه و حمایت‌های آمریکا خنثی شد و از طرف دیگر با تصویب مجلس شورای ملی موافقت‌نامه قوام - سادچیکف کان لم یکن اعلام و دولت از اعطای هرگونه امتیاز نفت به دول خارجی ممنوع و مکلف شد رأسا در مورد استخراج و بهره‌برداری و فروش نفت شمال اقدام کند. این تصمیم مجلس شورای ملی باعث عصبانیت شوروی و خوشحالی آمریکا شد (عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تاریخ روابط خارجی ایران). مجموعه این وقایع و موضع‌گیری‌های آمریکایی‌ها ذهنیت مثبتی را برای مردم و دولتمردان نسبت به دولت آمریکا به وجود آورده بود.

### ۲- اختلاف نفتی ایران و انگلیس

با روی‌کارآمدن دولت دکتر مصدق و ملی‌شدن صنعت نفت در سال ۱۳۲۹ میان دولت ایران و انگلیس اختلاف به وجود آمد که در طول مدت نخست‌وزیری دکتر مصدق پنج پیشنهاد به‌طور رسمی برای حل دعوای نفت مطرح شد: پیشنهاد جکسون (خرداد ۱۳۳۰)؛ پیشنهاد استوکس (مرداد ۱۳۳۰)؛ پیشنهاد بانک جهانی (دی ۱۳۳۰)؛ پیشنهاد اول انگلیس و آمریکا یا پیشنهاد ترومن- چرچیل (مرداد ۱۳۳۱)؛ پیشنهاد دوم انگلیس و آمریکا، یا پیشنهاد هندرسن، (اسفند ۱۳۳۱). اما بحث و مذاکره بر سر هیچ کدام از آنها به توافق نینجامید. در میان کارشناسان و متخصصان حوزه سیاسی درخصوص اینکه مصدق کدام پیشنهاد را باید می‌پذیرفت، اختلاف نظر وجود دارد ولی گفته می‌شود پیشنهاد بانک جهانی مفیدتر بود. صاحب‌نظرانی همچون همایون کاتوزیان و صادق زیباکلام بر این باورند که مصدق باید پیشنهاد بانک جهانی را می‌پذیرفت ولی پرفسور یرواند آبراهامیان بر این عقیده است که دکتر مصدق کار درستی کرد که پیشنهاد بانک جهانی را نپذیرفت. آیا دکتر مصدق باید یکی از این پیشنهادات را می‌پذیرفتند؟ چرا دکتر مصدق این پیشنهادات را نپذیرفتند و چطور منجر به کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ شد؟ آیا دکتر مصدق می‌دانستند که به خط قرمز آمریکایی‌ها رسیده‌اند و هوشمندانه ادامه دادند تا به براندازی و کودتا انجامید؟ اصول سیاست‌گذاری خارجی و نظریه‌های راهنمای آن چه می‌گویند؟

### ۳- اصول سیاست‌گذاری خارجی؛ خردگرایی و موقعیت‌های استراتژیک

اینکه یک تصمیم‌گیر چگونه در موقعیت‌های مختلف از میان راهکارهای پیش‌رو انتخاب می‌کند، موضوع مورد بحث تئوری‌های تصمیم‌گیری است. یکی از این نظریه‌ها، نظریه انتخاب عقلانی است. نظریه انتخاب عقلانی به این موضوع می‌پردازد که برای یک تصمیم‌گیر در موقعیت‌های مختلف تصمیم‌گیری چه میزانی از خردگرایی را می‌توان متصور شد. از آنجایی که عرصه روابط بین‌الملل عرصه واقعیت‌هاست و نه حقیقت‌ها، هر دولتی باید داده‌های سیاست داخلی و خارجی خود را در جهتی تدوین کند که بر اساس واقعیت‌های گاها تلخ محیط متعارض بین‌المللی انعطاف‌پذیر باشد و به‌راحتی باعث تغییر در اولویت‌ها و دگرگونی در سلسله مراتب اهداف ملی شود. به همین دلیل در نظریه‌های سیاست‌گذاری خارجی اتحادها و ائتلاف‌های بین‌المللی محصول تجمع و تلاقی موقت منافع ملی است و در چارچوب موقعیت قدرت تعریف و تبیین می‌شود که بر اساس درکی که سیاست‌گذاران از منافع خویش و دیگر بازیگران (کشورها) دارند، تنظیم می‌شود. در نظام بین‌الملل دولت‌های قوی‌تر از امکانات و ابزارهای بیشتری برای حفظ منافع خویش بهره‌مندند و دولت‌های ضعیف‌تر از توانایی چانه‌زنی برخوردارند که وظیفه اساسی سیاست‌گذاران در گام اول تعیین سلسله مراتب هدف‌ها و منافع، در گام بعدی ارزیابی واکنش سایر بازیگران (دولت‌ها) در برابر این اولویت‌ها و نهایتا تشخیص درست موانع و محدودیت‌های غیر قابل انکار در راه تحقق این اهداف و اولویت‌هاست.

### ۴- دولت آمریکا و دولت ایران؛ تقابل واقع‌گرایی با آرمان‌گرایی یا شکست خردگرایی کامل از خردگرایی محدود

به گفته خود دکتر مصدق «یکی از دلایلی که مانع حل بحران نفت گردید منافعی بود که بعضی از شرکت‌های عظیم نفتی در منطقه خاورمیانه دنبال می‌کردند و می‌ترسیدند که در صورت حل مشکل بر اساسی که دولت ایران پیشنهاد می‌کند، منافع آنها دچار مخاطره گردد» (روابط خارجی ایران دکتر علیرضا ازغندی ص ۲۲۱). همین نکته اساسی بیانگر رسیدن زمان استراتژیک برای تصمیم‌گیر است؛ آیا ادامه دهد یا «نرمش» نشان دهد. اینجاست که زمان اتخاذ تصمیمات استراتژیک است. به گفته ویلیام دان متخصص حوزه سیاست‌گذاری عمومی؛ «تصمیم استراتژیک تصمیمی است که عواقب و پیامدهای آن جبران‌ناپذیر باشد». با این وجود دکتر مصدق بر خواسته‌های خود اصرار می‌کند و هیچ‌کدام از این پیشنهادات را به خاطر اینکه همه شرایط مورد نظر قانون ملی‌شدن صنعت نفت ایران را نداشتند رد می‌کند. به نظر می‌رسد حمایت‌های آمریکا از ایران در مقابل شوروی باعث اشتباهات استراتژیک ما در سال‌های بعدی به ویژه در دوران اختلاف نفتی ایران و انگلیس شد. در آن مقطع زمانی دولت دکتر مصدق روی حمایت‌های دولت آمریکا برنامه‌ریزی کرده بود که ناشی از درک نادرست ما از سیاست بین‌الملل بود و دقت نمی‌کردیم که سیاست یک بازیگر (دولت آمریکا) تحت تأثیر منافع پایدار خود و شرایط بین‌الملل است. در آن زمان در سطح بین‌الملل مبارزه با کمونیسم، جنگ کره، بحران برلین از یک طرف، نگرانی آمریکا از فراگیرشدن ایده ملی‌شدن نفت در کشورهای جهان سوم بر اساس الگوی ایران از طرف دیگر (گفته می‌شود عربستانی‌ها و شرکت نفت آرامکو که به صورت مشترک با آمریکایی‌ها بود بر اساس الگوی ایران خواستار بازنگری در قراردادهای خود با آمریکایی‌ها شده بودند) همسویی منافع انگلیس و آمریکا را دوچندان کرده بود به علاوه بدون در نظر گرفتن تغییر شرایط داخلی آمریکا (پیروزی جمهوری‌خواهان که پایگاه اجتماعی آنها کارخانه‌داران و صاحبان صنایع بزرگ است) و تغییر رویه در سیاست‌گذاری خارجی آنها هیچ‌کدام از پیشنهادهای ارائه‌شده برای حل اختلاف با انگلیس را نپذیرفتند و بر خواسته‌های خود تأکید می‌کردند. در اینجا با تهدید منافع آمریکا، دولت آمریکا در رابطه با موضوع اختلاف نفتی ایران و انگلیس تغییر رویه داد و نهایتاً به کودتا و سرنگونی دولت مصدق انجامید.

### ۵- آموزه‌های سیاستی

این درس‌های تاریخی تکرارپذیرند. واقعیت‌های عملی در عرصه روابط بین‌الملل نشان می‌دهند که دولت‌ها به طور فزاینده‌ای یاد می‌گیرند چگونه با یکدیگر مبادله کنند. در این عرصه منافع ماهیت نسبی دارند و قابل مصالحه و قابل چانه‌زنی هستند و هیچ پیمان اخوت یا دشمنی پایدار بین بازیگران (کشورها) شکل نمی‌گیرد. در اینجا تصمیم‌گیر بر اساس واقعیت‌ها و شرایط محیطی تصمیمات رضایت‌بخش و اقتضائی می‌گیرد و به شرایط متغیر محیطی توجه می‌کند، اصول را حفظ می‌کند اما مواضع را تغییر می‌دهد (رفتار دولت آمریکا در برابر دولت مصدق) چراکه در اصول سیاست‌گذاران این دولت‌ها «ما تعهد ابدی نداریم بلکه منافع ملی برای ما امری ابدی است و وظیفه ما پیروی از آن است». بر اساس همین اصول رئیس‌جمهور آمریکا در پاسخ به درخواست دولت دکتر مصدق برای کمک و اعطای وام می‌گوید «بهتر است که دولت ایران مشکل خود با دولت انگلیس را حل کند و از آن طریق منابع مالی مورد نیاز خود را تأمین کند».

در اینجا یک بار دیگر می‌آموزیم که در عرصه روابط بین‌الملل تصمیمات بر اساس شرایط، محدودیت‌ها، امکانات، فرصت‌ها و چالش‌ها نسبی و رضایت‌بخش هستند و نه مطلوب و آرمانی. مدل‌های آرمانی به عقلانیت مطلق معتقدند و بر این باورند که حتی در عرصه روابط بین‌الملل می‌توان بهترین منافع را به دست آورد (رفتار دولت مصدق در برابر پیشنهادات) و ذهنیت خود را بر کل واقعیت این عرصه تحمیل می‌کنند که به آنها اجازه بازبینی و تجدید نظر در مواضع را نمی‌دهد که منجر به اصرار بر نظر خود می‌شود و در عرصه سیاست‌گذاری نتیجه آن تصمیماتی می‌شود که عواقب و پیامدهای آن برگشت‌ناپذیر است.

# آیا کودتای ۲۸ مرداد حاصل ملی‌شدن صنعت نفت بود؟

مسعود نصیری
نویسنده و خبرنگار

شاید صنعت نفت ایران در تاریخ ۲۹ اسفند ملی شد و دست اجنبی برای مدتی از کاسه ذخایر کشور کوتاه ماند، اما فشار اقتصادی حاصل از تحریم نفت از سوی بریتانیا و مجادله محمد مصدق با محمدرضاشاه پهلوی بر سر محدودیت قدرت شاه در چارچوب قانون اساسی و فرصت‌دادن مصدق به مارکسیست‌ها که منجر به فاصله با روحانیت شد و همچنین بی‌بهره‌ماندن انگلیس و آمریکا از نفت ایران، دست به دست یکدیگر دادند تا روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دیکتاتوری پهلوی به کشور برگردد و دولت قانونی دکتر محمد مصدق دادگاهی و برکنار شود.

### رؤیای بریده‌شدن دست اجنبی از مملکت

رؤیای محدودیت قدرت شاه و پاسخ‌گویی آن به ملت و مجلس شورای ملی، هدفی بود که شاه و مصدق را روبه‌روی یکدیگر قرار داده بود. سؤالی که منجر می‌شود تاریخ را در آستانه ۲۸ مرداد و سالروز کودتا علیه دولت قانونی مصدق ورق بزنیم، این است که دکتر محمد مصدق تا چه اندازه توانست رؤیای محدودیت قدرت شاه در چارچوب قانون اساسی و استیفای حقوق ملت ایران را عملی کند؟ محمدرضا پهلوی همچون سایر دیکتاتورها نیازی به نخست‌وزیر منتقد نداشت، بلکه مجیزگویی همچون هویدا و اسدالله علم را مناسب پست نخست‌وزیری و وزارت می‌دانست که پیوسته شاه را تأیید کنند و انتقادی به او نداشته باشند. مصدق ظاهرا نخست‌وزیر شاه بود اما در واقعیت این دو نمی‌توانستند به یک هدف و به یک نقطه مشترک نگاه کنند. طبیعی بود محمدرضا پهلوی بقای حکومت موروثی پدر را به هر قیمتی بخواهد و محمد مصدق به محدودکردن قدرت شاه در چارچوب قانون اساسی و پاسخ‌گوکردن او به مردم و مجلس شورای ملی و استقلال کشور و استیفای حقوق ملت ایران فکر کند. صبح روز ۲۵ تیر ۱۳۳۱ محمدرضا پهلوی نخست‌وزیر خودش محمد مصدق را که خواهان اختیارات بیشتر بود، از نخست‌وزیری خلع کرد و احمد قوام‌السلطنه را به جانشینی وی گمارد. مردم اما که از حامیان نخست‌وزیری مصدق بودند، به حکم جهادی آیت‌الله ابوالقاسم کاشانی، در تاریخ ۳۰ تیر ۱۳۳۱ کفن‌پوش به خیابان‌ها آمدند تا از مصدق و خواسته‌هایش دفاع کنند و روی دیوارها نوشتند: از جان خود گذشتیم با خون خود نوشتیم، یا مرگ یا مصدق. درواقع مردم در کنار روحانیت و مرجعیت جامعه توانستند دکتر مصدق را به قدرت بازگردانند. بااین‌حال، روز کودتا در ساعت ۱۲ ظهر ۲۸ مرداد که رادیو و تلویزیون به دست شعبان‌بی‌مخ‌ها و سایر عوامل شاه و در یک کلام کودتاچیان افتاده بود تا بیانیه بازگشت دیکتاتوری پهلوی به ایران را قرائت کنند و خبر از برکناری محمد مصدق بدهند، دیگر خبری از مردمی که ۱۳ ماه قبل در صبح ۳۰ تیر ۱۳۳۱ برای دفاع از محمد مصدق در خیابان‌ها صف کشیده بودند، نبود. در فاصله این ۱۳ ماه اتفاقاتی افتاده بود که محمد مصدق پایگاه مردمی خودش را در بین جامعه و روحانیت از دست داده بود تا این بار دیگر مردم به حکم مرجعیت برایش کفن‌پوش به خیابان‌ها نیایند.

بی‌طرفی مردم در روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ریشه در عوامل مختلفی داشت؛ از فشارهای اقتصادی حاصل از تحریم نفت از سوی انگلیس گرفته که سفره‌های مردم را کوچک کرده بود تا فاصله‌گرفتن روحانیت از مصدق به دلیل ورود کمونیست‌ها و مارکسیست‌ها به دولت وی، زمینه را برای برکناری مصدق فراهم کرده بود.

جهان و متعاقبا دولت انگلستان از اواخر قرن ۱۹ میلادی تا ابتدای قرن ۲۰ به دلیل کمبود ذغال‌سنگ و سوخت‌های فسیلی به سمت اکتشاف و استخراج و تجارت نفت رفته بودند و خاورمیانه نقطه جغرافیایی مطلوبی برای رسیدن بریتانیا به این هدف بود. دولت بریتانیا به صنعتگران و کارآفرینان خودش وظیفه‌ای را محول کرده بود که برای روشن‌ماندن مشعل قدرت بریتانیای کبیر به دنبال اکتشاف و تجارت نفت در خاورمیانه بروند.

یکی از این آنتروپرونرها (کارآفرین‌ها) به نام ویلیام ناکس دارسی به ایران آمد و قراردادی یک‌جانبه را با مظفرالدین‌شاه و دولت قاجار به نام قرارداد دارسی به امضا رساند که سهم ایران از اکتشاف و استخراج نفت فقط ۱۶ درصد بود و ۸۴ درصد باقی‌مانده سهم دارسی و دولت بریتانیای کبیر می‌شد.

حتی در آن پنج سالی که دارسی هنوز به چاه نفت نرسیده بود و از نظر مالی شرکتش زیان‌ده بود ایرانی‌ها و دولت قاجار سهمی از این زیان مالی نداشتند و فقط در آن سود اندک و ناچیز ۱۶ درصد شریک بودند؛ این خود بهانه‌ای بود که در آینده دارسی و انگلیسی‌ها مانع ملی‌شدن صنعت نفت بشوند و بگویند دولت وقت ایران در ضرر و زیان شرکت نفت شریک نبوده و در این چند سال فقط در سود حاصل از استحصال و فروش نفت شریک بوده، پس چگونه ادعا می‌کند باید دست انگلیس از چاه‌های نفتی که خودمان کشف کرده‌ایم، کوتاه شود؟

رضاشاه پهلوی که حالا متوجه اهمیت نفت شده بود، یک بار به این قرارداد ورود ناکامی داشت و در مذاکره‌ای که با رئیس شرکت نفت ایران و انگلیس سِرجان کلدمن و سفیر بریتانیا رجینالد هوار داشت، سود ایران از اکتشاف و فروش نفت را از ۱۶ درصد قاجاری به ۲۰ درصد پهلوی رساند و همچنین در قرارداد جدید این‌گونه تنظیم شد که انگلیسی‌ها برای ایران دانشگاه نفت آبادان را بسازند؛ زیرا رضاشاه می‌دانست حتی اگر بتواند به هر شکلی انگلیسی‌ها را از مسجدسلیمان و آبادان خارج کند، تکنیسین نفت و حسابدار و مهندس و متخصص برای اداره چاه‌های نفت ندارد و باید مجددا به مستشار انگلیسی اکتفا کند؛ زیرا ایرانی‌ها بنا بر دلایل مختلف ازجمله بی‌کفایتی شاهان قاجار در یک عقب‌ماندگی علمی به سر می‌بردند که علم اکتشاف و پالایش و استخراج نفت را نداشتند.

درعوض محمدرضاشاه پهلوی در برابر ساخت دانشگاه نفت آبادان توسط انگلیسی‌ها و همچنین افزایش چهاردرصدی حاصل از فروش نفت پیشنهاد بریتانیا مبنی بر تمدید استخراج و فروش نفت ایران توسط انگلیس را به مدت ۵۰ سال دیگر تمدید کرد تا مدت قرارداد تا حدود دهه ۶۰ خورشیدی تمدید شود.

این رویه تا سال ۱۳۲۰ و خروج رضاشاه از ایران ادامه داشت تا این بار محمد مصدق قراردادی را که توسط رضاشاه در سال ۱۳۱۲ با انگلیسی‌ها امضا شده بود، زیر ذره‌بین ببرد و به این قرارداد ورود و آن را لغو کند. اینجا مجادله مصدق و شرکت نفت دارسی شروع شد که بریتانیا طبق قرارداد رضاشاه پهلوی ادعا می‌کرد از آبادان خارج نمی‌شود؛ زیرا ۵۰ سال این قرارداد تمدید شده است.

بالاخره محمد مصدق با ارائه طرحی از سوی دکتر فاطمی، وزیر وقت امور خارجه ایران و حمایت روحانیت و شخص آیت‌الله کاشانی توانست نفت کشور را از مالکیت شرکت نفت دولت انگلستان خارج کند.

دولت انگلیس که دستش را از کاسه یکی از ذخایر نفتی دنیا کوتاه می‌دید، نه‌تنها دولت مصدق را به محاصره فیزیکی و نظامی چاه‌های نفت جنوب ایران تهدید کرد، بلکه توانست خرید نفت از ایران را تحریم کند تا اقتصاد دولتی ایران که همیشه متکی و مبتنی و وابسته به تجارت نفت بود، شکست بخورد و رکود، تورم، قحطی و احتکار بر ایران و دولت مقروض مصدق سایه بیندازد و مردم که از مهم‌ترین حامیان دولت محمد مصدق بودند، زیر تنش این فشار اقتصادی و شرایط سخت از دولت مصدق در حل بحران اقتصادی و پیشبرد کشور با شرایط ملی‌شدن نفت و مشکلات تحریم ناامید بشوند.

در فاصله ملی‌شدن صنعت نفت تا تحریم نفت از سوی دولت بریتانیا، محمدرضاشاه پهلوی در خارج از ایران کنار انگلیسی‌ها قرار داشت و موافق تحریم مردم ایران و دولت مصدق بود تا فشارهای اقتصادی موجب شود مردم مقابل مصدق قرار بگیرند و همچون ۳۰ تیر ۱۳۳۱ به حمایت از این سیاست‌مدار به خیابان‌ها نیایند.

زیرا محمدرضاشاه پهلوی مصدق را عامل تضعیف شاه می‌دانست که می‌گفت قدرت شاه باید در چارچوب قانون اساسی محدود شود و شاه باید به مردم پاسخ‌گو باشد و توسط مجلس استیضاح شود.

اما مصدق که می‌خواست دایره قدرت و حکومتش را وسیع کند و از همه سلایق و جریانات فکری بهره‌مند شود، در کنار مستشاران آمریکایی، به مارکسیست‌ها و کمونیست‌ها میدان داد تا وارد دایره قدرت در ایران شوند. به همین دلیل در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شعبان‌بی‌مخ‌ها که از طرف دربار اجیر شده بودند، شروع به آتش‌زدن مساجد و تکایا کردند تا مردم و روحانیت به آتش کشیده‌شدن مساجد را حاصل ورود مارکسیست‌ها به دولت مصدق بدانند و به آغوش شاه بیایند و این خود باعث بدبینی روحانیت به مصدق شده بود.

آیت‌الله فلسفی و کاشانی که نظاره‌گر جولان کمونیست‌ها و مارکسیست‌ها در ایران و رأس قدرت شده بودند، از مصدق، دولتش و تصمیماتش فاصله گرفتند و از طرفی مصدق گمان کرده بود دیگر نیازی به حمایت روحانیت و مرجعیت ندارد و روحانیت برای دوران گذار از شاه و ملی‌کردن صنعت نفت کفایت می‌کند.

مصدق بعد از عبور از پیچ ملی‌کردن صنعت نفت، به قدرت‌های خارجی تکیه کرده بود و دیگر دنبال جلب رضایت روحانیت و نزدیک‌شدن به آنها با اخراج کمونیست‌ها از دولتش نشد تا از روحانیت رفع ابهام کند.

حالا مردم به دلیل فشار تحریم‌ها و روحانیت به خاطر فاصله ایجادشده بین مصدق، در روز ۲۸ مرداد در نقطه بی‌طرفی ایستادند و انگلستان که سهمی از نفت ایران نداشت، مقابل دولت مصدق ایستاده بود و شاه که در خارج از ایران به سر می‌برد، قدرت خویش را تضعیف‌شده می‌دید و گمان می‌کرد همان‌گونه که مشروطه باعث شد قدرت محوری شاهان قاجار کاسته شود، میدان‌دادن به مصدق که خواستار محدودیت قدرت شاه در چارچوب قانون اساسی و پاسخ‌گویی شاه به مجلس بود و حتی استیضاحش توسط مجلس را در سر داشت، منجر به نحیف‌شدن شاهنشاهی ایران می‌شود. به همین دلیل محمدرضا پهلوی نیز در سمت انگلستان ایستاده بود.

اما اشتباه محاسباتی مصدق به همین‌جا ختم نشد؛ او که گمان می‌کرد نفت را از سیطره و تصاحب انگلیس خارج می‌کند و یک قرارداد جدید با درصدی بالاتر، بهتر و مطلوب‌تر با دولت آمریکا یا شوروی به امضا می‌رساند، با آمریکایی‌ها وارد مذاکره شد.

آمریکایی‌ها پیشنهاد بانک جهانی را به مصدق ارائه کردند که تمام منافع حاصل از استخراج و فروش نفت ایران تا زمان اتمام قرارداد ۱۳۱۲ که توسط رضاشاه امضا شده بود و مدت زمان آن ۵۰ سال بود تا پایان زمان قرارداد به حساب بانک جهانی زیر نظر آمریکا واریز شود.

وقتی مصدق دانست آمریکا در قرن ۲۱ قدرت استعمارگر جدید می‌شود که کم‌کم در خاورمیانه جانشین انگلیس قرن ۲۰ خواهد شد، این پیشنهاد را نپذیرفت. یا شاید مصدق پیشنهاد بانک جهانی را نپذیرفت تا قرارداد جدیدی با یک شرکت نفت روسی با درصدهای بالاتر به امضا برساند و به همین دلیل در دولتش به مارکسیست‌ها بیشتر اهمیت داده بود.

بعد از رد پیشنهاد بانک جهانی از سوی مصدق، آمریکایی‌ها نیز مقابل دولت مصدق و کنار انگلیس ایستادند.

اکنون روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است؛ آمریکا، انگلیس، کمونیست‌ها و محمدرضاشاه پهلوی و دربار در یک سمت به دنبال براندازی مصدق به وسیله شعبان‌بی‌مخ‌ها هستند و در نقطه دیگر مردم بی‌طرفی قرار دارند که ماه‌هاست به خاطر عدم موفقیت فروش نفت توسط دولت مصدق، زیر فشار اقتصادی سفره‌هایشان کوچک شده است. روحانیت و مرجعیت نیز به دلیل نگاه مصدق به غرب و شرق و ترس از نشر افکار مارکسیستی در دولت مصدق و عدم اتکا به نیروی جوان بومی و داخلی و نگاه گذرا داشتن به روحانیت در کنار مردم در بی‌طرفی ایستادند.

مصدق می‌توانست برای تعبیر رؤیایی به نام ایجاد دولت مردمی مبتنی بر رأی مردم، مقدما از نفوذ کمونیست‌ها به درون قدرت جلوگیری کند تا حمایت روحانیت را همراه خود و دولتش داشته باشد و نیز به شوروی و آمریکا برای امضای قراردادی جدید با درصدهای تازه امید نداشته باشد. مصدق همچنین برای اینکه محمدرضاشاه پهلوی به‌عنوان یکی از مخالفان مصدق در زمینه تحریم نفت ایران در کنار انگلیس قرار نگیرد، باید برای اصلاح این مسیر در زمینه محدودکردن شاه در چارچوب قانون اساسی و کاستن دیکتاتوری محمدرضا پهلوی، اقدامات و اصلاحات آرام‌تری را انتخاب می‌کرد.

نفت ایران ملی شد یا می‌توان گفت دست اجنبی و عوامل و اوامر خارجی از این سرمایه ملی کوتاه شده بود، اما محمدرضا پهلوی به کمک آمریکایی‌ها به قدرت بازگشت و محمد مصدق به روستای احمدآباد تبعید شد، دکتر فاطمی وزیر امور خارجه وقت ایران که طرح جمهور و ملی‌شدن نفت و تأسیس جبهه ملی را داده بود، اعدام شد و غلامحسین صدیقی وزیر کشور دولت مصدق که یکی از حامیان دولت او بود برای ادامه امرار معاش از سیاست فاصله گرفت و در دانشگاه مشغول تدریس شد.

# رهیافتی به چالش‌ها و دشواری‌های ایران برای ورود به «بریکس»

منصور انصاری

وقتی کشور یا کشورهایی دیپلماسی خود را در تقابل‌جویی، به هر دلیل حتی حق‌طلبانه، با جهان یا کشورهایی که اگر نگوییم درجه اول، بلکه تعیین‌کننده در صحنه دیپلماسی جهانی هستند، تعریف کنند، به‌تدریج ناگزیر می‌شوند مناسبات سیاسی و اقتصادی خود را در فاصله شکاف‌های تاریک و کوچکی از تضادهای موجود قدرت‌های جهانی بیابند، بی‌آنکه در صف‌بندی قوا جایی در میان کشورهای تعیین‌کننده شاخص‌های دیپلماسی بین‌الملل داشته باشند و نقش مؤثری در این زمینه‌ها ایفا کنند.

بعضی از نظریه‌پردازان بر این باورند که دیپلماسی جهانی نه براساس حق کشورها آن‌گونه که هست؛ بلکه بر بنیان تعادل قوا، میزان قدرت معنوی و نرم، توان اقتصادی، بازیگری در دسته‌بندی‌های جهانی و انتخاب دوستی و دشمنی با کشورهای مختلف یا قرارداشتن در سازمان‌های بین‌المللی و پیمان‌های منطقه‌ای با رویکردهای مشخص رقم می‌خورد.

اگر بخواهیم قاطبه سیاست خارجی خود را براساس حق‌محوری و احقاق حق تعریف کنیم، دیگر قادر به تأمین منافع ملی در قالب سیاست خارجی فعال نخواهیم بود.

به‌واقع در مخاصمات، مناقشات و حتی برخی مناسبات، هیچ کشوری نمی‌پذیرد که حق با کشور مقابلش است، خواه همسایه باشد، خواه بسیار دور.

اصولا در نظام بین‌المللی، با وجود قوانین و مقررات متعدد و مکتوب پذیرفته‌شده نمی‌توان گفت داوری محقانه همه‌جانبه خارج از تعادل قوا وجود دارد؛ اگرچه دیپلماسی جهان همواره به نسبت‌های کم‌وبیش متأثر از داور واقعی یعنی افکار عمومی در حال تکوین بوده است؛ ولی حتی افکار عمومی مستقل وجدان‌های بیدار جوامع بشری نیز در مواردی می‌توانند تحت تأثیر برجسته‌سازی اَبَررسانه‌های بین‌المللی قرار بگیرند.

باید گفت افکار عمومی در همه کشورهای جهان، هرچند جزء مؤلفه‌های قدرت به شمار نمی‌روند؛ ولی قدرت را به‌شدت متأثر می‌کنند؛ بنابراین در نهایت، مناسبات میان کشورها و صحنه‌های دیپلماسی جهانی، انتخابی و کشورها با درک واقعی و عینی از توانایی‌ها و موقعیت خود می‌پذیرند با رعایت قواعد بازی در این یا آن دسته‌بندی وارد شوند و کدام پیمان، عهدنامه یا سازمان جهانی را بپذیرند و شرایط خود را برای ورود به آنها منطبق کنند.

متأسفانه صف‌بندی قوا در صحنه جهانی به گونه‌ای است که حتی کشورهای صاحب حق در مناقشات و رویارویی‌ها ناگزیرند برای به دست آوردن حق خود وارد پیمان‌های منطقه‌ای یا جهانی شوند.

کشور ما چهل‌واندی سال بعد از انقلاب هنوز نتوانسته یا نخواسته وارد هیچ‌کدام از پیمان‌ها یا سازمان‌های بین‌المللی موجود شود؛ سازمان‌هایی مانند تجارت جهانی، بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول یا حتی نهادهای متداولی مانند اف‌ای‌تی‌اف، پالرمو یا موارد دیگر که می‌توانند امکانات، عرصه‌ها یا ابزارهای لازم برای ایفای نقش جهانی بهتر هر کشور را فراهم کنند.

البته نباید از نظر دور داشت که استدلال و بهانه مسئولان سیاسی ما اغلب این بوده است که قدرت‌های جهانی در این نهادها دست بالا و سهم بیشتر را دارند و نباید به این برتری ناعادلانه تن داد؛ اما اگر بپذیریم هیچ کشوری در جهان، به‌ویژه در ژئوپلیتیک‌های حساس منطقه‌ای نمی‌تواند بدون برقراری روابط قابل اتکا در عرصه بین‌المللی موقعیت سیاسی، اقتصادی و بازرگانی خود را تثبیت کند و همچنین بپذیریم که بخش عمده‌ای از اقتدار و ثبات کشورها، حضور و کسب جایگاه در نهادهای استقراریافته مورد قبول جامعه مدنی جهانی و بسیاری از دولت‌هاست، باید نگاهی از بیرون به درون سازمان‌های بین‌المللی و وضعیت کشورمان ایران در این نهادها بیندازیم.

حرف و شعار، شاخص ارزیابی اقتدار کشورها در صحنه بین‌المللی نیست. روابط و مناسبات پایدار بین‌المللی این نخواهد بود که بگوییم اگر آنها اعم از کشورهای همسایه و هم‌جوار یا دوردست این کار را بکنند، ما در مقابل آن کار را خواهیم کرد؛ بلکه شاخص اصلی اقتدار، توانمندی و ثبات یک کشور این است که در این یا آن نهاد بین‌المللی سازمان‌یافته با تعریف و مقررات مشخص، چه جایگاهی دارد و می‌تواند چه نقشی در آن ایفا می‌کند؟

پس از این مقدمه طولانی، با نگاهی دقیق‌تر به موضوع عضویت کشورمان در پیمان بریکس می‌پردازیم که در خبرها با تعابیر و اصطلاحات مختلف برجسته شده است؛ ورودی که اگر صورت بگیرد، می‌تواند دریچه‌ای برای گسترش فعالیت‌های اقتصادی و دیپلماتیک در جهان قطب‌بندی‌شده کنونی باشد.

در گفت‌وگوهای هفته گذشته آنیل سوکلان، نماینده آفریقای جنوبی در تهران، با خبرنگاران در حاشیه کنفرانس ایران-بریکس موضوع عضویت ایران در این پیمان انعکاس خبری داشت.

گرچه آنیل سوکلان در کنفرانس ایران-بریکس ضمن تأکید بر روابط مستحکم ایران و آفریقای جنوبی که گفته می‌شود به‌تازگی گسترش بیشتری یافته است، فقط از «دوستی ایران با بریکس» یا اهمیت ایران در منطقه جنوب غرب آسیا به‌عنوان «صدای قوی» سخن گفت؛ اما به‌صراحت اشاره‌ای به عضویت ایران در بریکس نکرد.

با توجه به دعوت اخیر وزیر امور خارجه آفریقای جنوبی از امیرعبداللهیان، وزیر خارجه ایران، به نشستی با حضور وزرای امور خارجه کشورهای دوست بریکس در ابتدای ماه ژوئن گذشته به‌عنوان یکی از این کشورها، موضوع عضویت ایران در این نهاد اقتصادی بین‌المللی در افکار عمومی ایران مطرح شده است.

گفتنی است آنیل سوکلان در کنفرانس روز سه‌شنبه هفدهم مرداد ماه «ایران-بریکس» در تهران، از ایران به‌عنوان یک دوست نام برد و اشاره‌ای به واجد شرایط بودن ایران برای عضویت نکرد؛ ولی به نظر می‌رسد با وجود خبر احتمال حضور رئیس‌جمهور در پانزدهمین کمیسیون مشترک اقتصادی ایران و آفریقای جنوبی موضوع بررسی عضویت ایران در بریکس، با وجود تحریم‌ها به طور جدی‌تر مطرح شود.

در روزهای آغازین تیرماه سال گذشته نیز، رئیسی در نشست غیرحضوری سران «بریکس پلاس» به میزبانی چین گفته بود: ایران به‌عنوان کشوری با تاریخی پربار از حضور فعال در ابتکارات بین‌المللی آمادگی دارد همه ظرفیت‌های خود را برای رسیدن به اهداف بریکس به اشتراک گذاشته و به‌عنوان شریکی قابل اتکا، بریکس را به گلوگاه‌های انرژی و بازارهای بزرگ جهانی متصل کند.

در همین زمینه، رئیسی در بازگشت سفر بهمن ماه گذشته (۱۴۰۱) خود از چین، در فرودگاه مهرآباد به خبرنگاران گفته بود که چین تمایل خود برای عضویت ایران در بریکس را در مذاکرات راهبردی انجام‌شده ابراز کرده است.

حال برای توضیح بیشتر درباره پیمان بریکس ناگزیریم به فضای سیاسی-تاریخی شکل‌گیری این پیمان که در چه شرایطی به وجود آمد، بپردازیم.

فروریزی دیوار برلین در روز نهم نوامبر ۱۹۸۹، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای موسوم به بلوک شرق، تغییر صف‌بندی و آرایش قوا در دیپلماسی جهانی و همچنین تحولات چشمگیر و شگرف در شبکه اینترنت با امکان پست الکترونیکی (ایمیل)، وب‌گردی، بارگذاری از سوی کاربران و فراهم‌شدن شرایطی با کمک جست‌وجوگرهای قدرتمند برای تحقیق و دستیابی به اطلاعات از هر کجای دنیا و به وجود آمدن اتحادیه اروپا و یکسان‌سازی واحد پول آنها توأم با حضور انگلستان گرچه تا حدودی متفاوت در این اتحادیه، موضوع جهانی‌شدن با ویژگی هژمونی آمریکا را به منصه ظهور رسانید.

این موضوع، با تأکید بر یک هویت تک‌واره از سوی کشورهای شمال و پذیرش اقتصاد نئولیبرالیسم در جایگاه پیروز جنگ سرد که بر جهان حاکم خواهد شد، از سوی کشورهای غربی و بعضی نظریه‌پردازان توسعه با حدت و شدت و هیجان بسیاری مطرح شد.

اما درست در شرایطی که این نظریه می‌رفت تا حاکمیت خود را بر جهان به کرسی بنشاند و در گرماگرم اطمینان آمریکا از هژمونی بلامنازع خود، حمله یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ به برج‌های دوقلوی ساختمان تجارت جهانی در نیویورک، تکانه شدیدی وارد آورد تا جهان متوجه شود شکاف شمال - جنوب بسیار عمیق است و نمی‌توان فقط با تکیه بر هویتی تک‌واره که کشورهای شمال بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بر تبعیت همه کشورهای جهان از آن تأکید داشتند، صحنه دیپلماسی جهان را رهبری و اداره کرد.

آمریکا بعد از این حمله غیرمنتظره که از رصد نهادهای امنیتی‌اش کاملا پنهان مانده بود، برای احیای غرور آسیب‌دیده ابرقدرتی خود، با هدف نابودی القاعده، عامل این حملات در سال ۲۰۰۱، به طور گسترده و تمام‌عیار به افغانستان حمله کرد و حکومت طالبان را برانداخت.

به دنبال این حمله، دو سال بعد بر آن شد به بهانه وجود کارخانجات تولید سلاح‌های شیمیایی در سال ۲۰۰۳ به عراق حمله و حکومت دیکتاتوری این کشور را سرنگون کند. هزینه‌های هنگفت و نتایج اندک این دو اقدام نظامی، نه‌تنها به تقویت و تحکیم جایگاه هژمونی آمریکا منجر نشد؛ بلکه آن را در مسیر افول قرار داد و در ادامه در سال ۲۰۰۸، بحران‌های اقتصادی آمریکا به دلیل رکود در مسکن، مستغلات و صنایع بزرگ خودروسازی، بحث روند کاهش هژمونی این کشور در صحنه جهانی را جدی‌تر کرد.

هم‌روند با این اتفاقات، کشورهایی مانند چین، روسیه، هند و برزیل که خود را از این اتفاقات آگاهانه دور نگه داشته و وارد عرصه‌های گسترده تجارت جهانی شده بودند، بر بستر جهانی‌شدن و براساس نظریه‌های نومنطقه‌گرایی به‌عنوان نظریه‌ای متفاوت از هم‌گرایی منطقه‌ای، موضوع ایجاد پیمانی قدرتمند و اقتصادی را دنبال و در سال ۲۰۰۹، این پیمان، مرکب از چهار کشور فوق که به اختصار «بریک» نامیده شد، موجودیت خود را اعلام کردند.

با پیوستن کشور آفریقای جنوبی رهاشده از رژیم آپارتاید و به‌عنوان کشوری در قلب آفریقا در سال ۲۰۱۱ به این کشورها، این پیمان با عنوان گسترش‌یافته «بریکس»؛ مرکب از حروف اول لاتین کشورهای برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی وارد صحنه اقتصاد و تجارت جهانی شد.

باید تأکید کرد که بریکس، بر آن نبوده و نیست که به تقابل‌جویی یا درگیری مستقیم با اروپا و آمریکا بپردازد و مقابل نظم جهانی قرار گیرد؛ بلکه پیمانی است اقتصادی-تجاری که می‌خواهد در نظم موجود قدرت چانه‌زنی خود را در نهادهای قدرتمند مالی جهان یعنی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، برای کسب سهم بیشتر افزون کند. بریکس، اینک با حضور کشوری مانند چین که طبق برآوردها و تخمین صندوق بین‌المللی پول در سال ۲۰۲۵ می‌تواند نه از نظر نظامی؛ بلکه اقتصادی به هژمونی برتر جهانی دست یابد، همچنین موقعیت ممتاز پراکندگی در ژئوپلیتیک‌های مهم جهان در قالب کشورهای نوظهور، روندی رو به رشد را طی کند.

حال به نظر می‌رسد جمهوری اسلامی ایران که به هر دلیل برای خود جایگاهی تعیین‌کننده در سایر سازمان‌های موجود بین‌المللی ایجاد نکرده است، تمایل شدید دارد که با حداقل شرایط سخت‌گیرانه و موانع، وارد بریکس شود؛ اما این نکته حائز اهمیت است که تاکنون موفق نشده است؛ زیرا اجماع اعضای پیمان بریکس بر این است که کشورهایی را بپذیرند که تقابل‌جویی‌های خود با آمریکا و کشورهای اروپایی را پشت در بگذارند؛ زیرا همان‌طور که در ابتدا گفته شد، نمی‌خواهند پیمان بریکس به عرصه تقابل‌جویی و تضادهای عمیق سیاسی با غرب تبدیل شود.

بنابراین جمهوری اسلامی در دیپلماسی خارجی باید سطح درگیری‌های خود در منطقه و کشورهایی مانند آمریکا را تعدیل کند. این واقعیت در حالی است که روسیه در مخمصه جنگ اوکراین و به‌ناگزیر در یک رویارویی فزاینده با کشورهای اروپایی، انگلستان و آمریکا قرار گرفته است؛ ولی چین، برزیل، هند و به‌تازگی مکزیک که خود را مهیا برای ورود به این پیمان کرده است و حتی آفریقای جنوبی، یعنی اعضایی که استخوان‌بندی اصلی بریکس را تشکیل داده‌اند، چندان تمایلی ندارند که ایران با مناقشه‌های کنونی خود وارد این پیمان شود؛ پیمانی که بیش از آنکه سیاسی باشد، اقتصادی است.